

تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۷/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۱۵

## قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

دکتر عنایت الله یزدانی<sup>۱</sup>

احسان شیخون<sup>۲</sup>

### چکیده

مسئله جهانی شدن و بسط ارزش‌های غربی نیز از طریق رسانه‌ها و تغییر سبک‌های زندگی و الگوهای مصرف صورت می‌گیرد. از این نظر یک نظام ارزشی شکل می‌گیرد که بازتاب دهنده آرمان‌های غالب جوامع مدرن است.

این مقاله به دنبال یافتن پاسخی برای این سؤال است که قدرت نرم آمریکا با بهره‌گیری از فرهنگ این کشور تا چه اندازه در سیاست جهانی‌سازی از سوی ایالات متحده نقش داشته است؟ در پاسخ به این سؤال مفروض مقاله این است که به نظر می‌رسد ایالات متحده آمریکا با استفاده از ابزارهای مختلف فرهنگی توانسته ارزش‌های خود را به سایر نقاط گیتی اشاعه دهد. هر چند چنین روندی انتقادهای فراوانی را در جهان به دنبال داشته است.

**کلیدواژه‌ها:** قدرت نرم، فرهنگ، مکدونالدیسم، جهانی‌سازی، سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا.

### مقدمه

امروزه کشورها و به‌خصوص قدرت‌های بزرگ تلاش می‌کنند تا با گسترش و

۱. دانشیار روابط بین‌الملل گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان. yazden2006@yahoo.com

۲. کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه اصفهان.

اشاعه فرهنگ خود به‌عنوان یک قدرت نرم به سه هدف؛ ارتقای میزان مشروعیت نظام سیاسی در دیدگاه افکار عمومی بین‌الملل، کسب پرستیژ بین‌المللی و در نهایت مدیریت افکار عمومی بین‌الملل نائل آیند. البته باید توجه داشت که دستیابی به قدرت نرم در سطح ملی و بین‌المللی از جمله اهداف مهم دیپلماسی کشورها در روابط فی‌مابین است، که به تناسب موقعیت، جایگاه، امکانات و فرصت‌های هر واحد سیاسی در عرصه بین‌الملل به شیوه‌های مختلف دنبال می‌گردد.

هم‌اکنون جهان شاهد پیدایش نوعی «فرهنگ جهانی» است که رفته‌رفته به‌صورت شبکه واحدی از روابط اجتماعی درمی‌آید. به گفته نویسندگانی چون گیدنز و هاروی یکی از مهم‌ترین نتایج این فرآیند چنین است که روابط اجتماعی که در گذشته به زمان و مکان خاصی مربوط می‌شد، امروزه دیگر این‌گونه نیست. در واقع بر اثر قلمروزدایی نشأت گرفته از فرآیند جهانی‌شدن، ماهیت و نقش فرهنگ همگانی توده‌های عظیم سیاهان، سرخپوستان، کارگران، دهقانان، بیکارها و نیمه بیکارها متحول شده است.

در قرن حاضر ایالات متحده به علت در اختیار داشتن قدرت نظامی، اقتصادی و... به‌عنوان یک بازیگر مهم عرصه روابط بین‌المللی پنداشته می‌شود که در تلاش برای پی‌ریزی نظم جهانی مورد نظر خود است. در این بین فرهنگ آمریکایی مرکب از شیوه‌ها و مواردی می‌باشد که آمریکایی‌ها از آن برای بیان احساسات جمعی خودشان، یعنی آمریکایی بودن خود استفاده می‌کنند. این فرهنگ به اشکال گوناگون از طریق نفوذ آمریکایی‌ها و اقدامات آن‌ها در بیرون از این کشور گسترش داده می‌شود.

این مقاله به دنبال یافتن پاسخی برای این سؤال است که قدرت نرم آمریکا با بهره‌گیری از فرهنگ این کشور به تا چه اندازه در سیاست جهانی‌سازی از سوی ایالات متحده نقش داشته است؟ در پاسخ به این سؤال مفروض مقاله این است که به نظر می‌رسد ایالات متحده آمریکا با استفاده از ابزارهای مختلف فرهنگی، توانسته ارزش‌های خود را به سایر نقاط گیتی اشاعه دهد. هر چند چنین روندی انتقادهای فراوانی را در جهان به دنبال داشته است.

مطالعات  
قدرت نرم / شماره پنجم / بهار ۱۳۸۱  
سال دوم / شماره پنجم / بهار ۱۳۸۱  
فصلنامه علمی-پژوهشی  
سیاست خارجی آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

## تعریف مفاهیم

### الف- قدرت نرم

قدرت نرم توجه به ابعادی از قدرت است که ضمن برخورداری از ماهیتی غیر خشن و نامحسوس ناظر بر فاکتورهایی چون فرهنگ، هویت، مذهب و... و برخوردار از ابزارهایی چون رسانه، هنر، ادبیات، علم و... است. حوزه نفوذ و عملیاتی قدرت نرم اصولاً قلوب، اذهان، اعتقادات، باورها و اندیشه‌های جامعه هدف است.

اگرچه دانشمندانی چون ماکس وبر (قدرت کاریزمایی)، ای اچ کار (قدرت تسلط بر افکار)، و هانس مورگنتا (خصوصیات و روحیه ملی) به زمینه‌هایی از قدرت نرم اشاره داشته‌اند اما این اصطلاح اولین بار توسط جوزف نای در سال ۱۹۹۰ به کار برده شد. وی قدرت را به دو گروه سخت (Hard Power) و نرم (Soft Power) تقسیم نمود.

نای، قدرت نرم را قدرت فرهنگی، ارزشی و سیاست خارجی مشروع تعریف می‌کند که توانایی ایجاد جذابیت و دستیابی به قلوب و اذهان دولت‌ها و ملت‌ها را برای یک کشور فراهم می‌سازد. (نای، ۲۰۰۶: ۳) در حقیقت می‌توان گفت که آنچه از کاربرد این مفهوم مد نظر نای هست توانایی یک کشور برای دستیابی به اهداف از طریق جذابیت، تشویق و نه تنبیه یا اجبار می‌باشد. این جذابیت از فرهنگ، ارزش‌ها، مذهب، و ایده‌های سیاسی یک کشور ناشی می‌گردد. زمانی که سیاست‌های یک کشور در نگاه دیگران جذاب، ارزشمند و مشروع به نظر برسد، قدرت نرم اعمال شده است. در این صورت خواسته‌های کشور اعمال‌کننده این قدرت به خواسته‌های جامعه هدف تبدیل می‌شود.

البته باید توجه داشت که فضای تأثیرگذاری قدرت نرم و حوزه نفوذ آن با فضای صرف تبلیغاتی و گسترش دامنه تبلیغات و اثرات مبتنی بر احساسات ناشی از نفوذ تبلیغاتی کاملاً تفاوت دارد، اگرچه امروزه تبلیغات به‌عنوان یکی از ابزارها و یا روش‌های قدرت نرم مطرح می‌باشد. به عبارت روشن‌تر قدرت نرم را "نباید با عوام‌گرایی و تولید گفتمان عوامانه یکی دانست. قدرت نرم به معنای تخصصی

کردن، عقلانی کردن و علمی نمودن حوزه (نفوذ) قدرت در همه عرصه‌هاست.“  
(محمدی، ۱۳۸۷: ۲۶)

## ب- فرهنگ

فرهنگ در حقیقت مجموعه سازمان‌یافته‌ای از هنجارها، ارزش‌ها و قواعد است. «سر ادوارد تایلر» معتقد است: «فرهنگ، عبارت از مجموعه دانش‌ها، اعتقادات، هنرها، اخلاقیات، قوانین، رسوم و هرگونه توانایی و عادت دیگری که به‌وسیله انسان به‌عنوان عضو جامعه، اکتساب شود.» (بشیریه، ۱۳۷۹: ۸) در واقع آنچه جوامع انسانی را در نقاط مختلف تعریف می‌کند «فرهنگ مردم» است، که به‌عنوان یک نظام ارزشی عامل برای جامعه عمل می‌کند و از طریق تجسم بخشیدن به واقعیت یک گذشته خاص و ارائه نمودی از آن، درونی‌ها را از بیرونی‌ها متمایز می‌سازد. (آکسفورد، ۱۳۷۸: ۲۰۹)

فرهنگ، در هر جامعه‌ای روش زندگی گروهی از مردم می‌باشد که دربرگیرنده الگوهای رایج تفکر و رفتار شامل: ارزش‌ها، اعتقادات، قواعد رفتار، نظام سیاسی، فعالیت اقتصادی و مانند آن است، که از نسلی به نسل دیگر از طریق آموختن انتقال می‌یابد. (کوپر، ۱۹۵۸: ۱۷۸) کلاید کلاکھون در تعریفی از فرهنگ می‌گوید: «فرهنگ، تشکیل یافته از الگوهای صریح و ضمنی رفتارهای حال و آینده است که در قالب نمادها کسب می‌شود و انتقال می‌یابد. نمادها نیز همان دستاوردهای مشخص گروه‌های انسانی، از جمله تجسمات آن‌ها در قالب مصنوعات هستند.» (چیلکوت، ۱۳۷۷: ۳۳۷-۳۳۶)

فرهنگ در معنای وسیع‌تر شامل همه دستاوردها و تولیدات انسانی است که در مقابل فرایندها و تولیدات طبیعت قرار می‌گیرد. برخی دیگر از فرهنگ‌شناسان و تمدن‌شناسان، دو واژه فرهنگ و تمدن را یکی تلقی نموده، در حالی که برخی دیگر، این دو را جدا می‌کنند. (گی روشه، ۱۳۶۷: ۱۲۰) به نظر ریموند ویلیامز، فرهنگ به‌عنوان «فرایند عمومی تکامل و توسعه فکری، معنوی و زیباشناختی و به‌عنوان شیوه خاص زندگی مردمی خاص یا دورانی خاص» تعریف می‌شود و یا

مطالعات  
قدرت نرم  
سال دوم / شماره پنجم / بهار ۱۳۸۱  
قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

به‌طور کلی به‌عنوان فرآورده‌های فعالیت فکری و هنری تعریف می‌گردد که به نظر می‌رسد این تعریف، شامل کل فلسفه، اندیشه، هنر و خلاقیت فکری یک عصر یا کشور و همچنین آداب، عادات و رسوم و مناسک اقوام و ادبیات و هنرهای مختلف می‌شود. (بشیریه، ۱۳۷۹: ۹) فرهنگ یا تمدن به مفهوم قوم‌نگاری عام خود، مجموعه پیچیده‌ای است مشتمل بر معارف، معتقدات، هنر، حقوق، اخلاق، رسوم و تمامی توانایی‌ها و عاداتی که بشر به‌عنوان عضوی از جامعه اخذ می‌نماید. (گی‌روشه، ۱۳۶۷: ۱۲۶ - ۱۱۸)

بنابراین فرهنگ به‌عنوان یک کلیت تام از ویژگی‌های معنوی، مادی، فکری و احساسی به‌عنوان مشخصه یک گروه اجتماعی، سرچشمه‌ای برای هویت است که با تغییرات اجتماعی و اقتصادی - سیاسی و تکنولوژیکی دچار دگرگونی می‌شود. هیچ فرهنگی از تأثیرپذیری از فرهنگ‌های دیگر و تحولات اجتماعی درونی و بیرونی در امان نیست. هم‌چنین هیچ فرهنگی بی‌تغییر، ثابت یا ایستا نیست. تمام فرهنگ‌ها پیوسته در تغییرند و با نیروهای داخلی و خارجی به حرکت در می‌آیند. این نیروها ممکن است سازگارکننده، هماهنگ‌ساز، بی‌خطر و مبتنی بر اعمال ارادی باشند، یا غیر ارادی و ناشی از ستیز، زور و سلطه خشونت‌آمیز و اعمال قدرت نامشروع. (پرزدکوئیار، ۱۳۷۷: ۶۰) فرهنگ در عین ثبات، نوعی دگرگونی و نوآوری بلند مدت و آهسته را در خود دارد. از این نظر، برخی پژوهشگران فرهنگ را تولید و بازتولید اجتماعی احساس، معنا و آگاهی دانسته‌اند. (آسالیوان، ۱۹۹۴: ۶۸) اما این تولید و بازتولید به گونه‌ای است که ثبات و یکپارچگی فرهنگ باقی می‌ماند و نوعی پدیده ثابت در حال تغییر مشاهده می‌گردد. به همین دلیل برخی معتقدند که فرهنگ حوزه معنایی است که حوزه‌های تولید و روابط اجتماعی را وحدت می‌بخشد.

بنابراین می‌توان اذعان نمود که امروزه فرهنگ و علقه‌های فرهنگی، پایدارترین عنصر و مؤلفه قدرت ملی در هر کشوری محسوب می‌شود که ضامن حفظ بقا و تأمین امنیت و استقلال یک کشور و ملت آن می‌باشد. وجه تمایز مردم جهان از یکدیگر با معیارهای فکری، رفتاری و ارزشی و هم‌چنین میزان توانایی پایدار آنان با رویارویی با محیط مشخص می‌گردد.

### ج- رابطه فرهنگ با سیاست (برایندی برای قدرت نرم)

رابطه فرهنگ با سیاست مدت‌ها مورد غفلت واقع شده بود تا این که نخستین بار «ایوشومی»، جامعه‌شناس فرانسوی اعلام کرد که فرهنگ، یک بعد سیاسی نیز دارد؛ زیرا فرهنگ، خود را در پشت تمام کنش‌های فردی و اجتماعی، پنهان نموده و همان‌گونه که بر رفتار اجتماعی، اثر می‌گذارد بر رفتار سیاسی هم، تأثیرات مهمی را بر جا می‌گذارد. (نقیب زاده، ۱۳۸۲: ۶) از این رو سازه‌انگاران بیان می‌دارند، کنش‌ها و رفتارهای سیاسی فرد و جامعه براساس هویت و فرهنگ آن جامعه، صورت‌بندی می‌شود. ساخت هویت در هر کشوری، به گونه‌ای مختلف است.

در خصوص چگونگی رابطه سیاست و فرهنگ و تأثیر و تأثر آن‌ها بر یکدیگر به‌خصوص در حوزه روابط بین‌الملل باید گفت سال‌ها طول کشید تا این موضوع طرح شود و تنها در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بود که نظر عده‌ای از متخصصین روابط بین‌الملل به این نکته مهم معطوف گردید که اساساً فرهنگ بر روی رفتار و کنش‌ها در سیاست خارجی و رفتارهای بین‌المللی کشورها در عرصه سیاست جهانی اثر می‌گذارد. این مسأله موجب شد شاخه‌ای از دانش جدید با عنوان «جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل» شکل بگیرد تا تأثیر فرهنگ و سیاست را در رفتارهای سیاسی در عرصه روابط بین‌الملل و سیاست جهانی مورد مطالعه قرار دهد. (نقیب زاده، ۱۳۸۲: ۷-۶) از این رو اندیشمدانی چون ریمون آرون، مارسل مرل، استانلی هافمن و... سعی کردند تا فرضیاتی پیرامون تأثیر خلق و خوی ملت‌ها و نقش هنجارها و ارزش‌های ملی و فرهنگی را مطرح و مورد بررسی قرار دهند، و به تدریج، این موضوع در بین محققان روابط بین‌الملل با استقبال مواجه شد.

فرهنگ و خلق و خوی هر ملتی بر رفتار سیاسی آن‌ها در عرصه سیاست جهانی، تأثیرگذار است. برای مثال علت اصلی دخالت امریکایی‌ها در مسائل جهانی، ریشه‌ای فرهنگی دارد؛ زیرا امریکایی‌ها در مسائل جهانی، مسئولیتی را بر دوش خود احساس می‌کنند. آن‌ها خود را روی یک جزیره‌ای می‌بینند که هیچ خطری متوجه آن‌ها نیست و در اطراف آن‌ها انسان‌هایی در حال غرق شدن هستند. که دست نیاز به جانب آن‌ها دراز کرده‌اند و گویا اینان به‌عنوان برادر بزرگتر!! وظیفه

مطالعات  
قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ  
سال دوم / شماره پنجم / بهار ۱۳۸۱

نجات و کمک به دیگران را در جهان به عهده دارند. و این توجیهی است که مسئولین آمریکایی به خصوص در مورد عراق مطرح ساخته‌اند. بنابراین، مداخله‌گرایی جزئی از فرهنگ سیاسی آمریکائی‌ها شده است. آن‌ها وظیفه اخلاقی خود می‌دانند که در مسائل سیاسی جهان شرکت کنند و این دخالت را لطفی به حال ملت‌های جهان!! تلقی می‌کنند. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۲: ۷-۸) بنابراین، امروزه می‌بینیم که فرهنگ، توجه اهل سیاست را به خود جلب نموده است. این امر نه به این معناست که سیاست‌مداران، همیشه اهل فرهنگند، بلکه به این معناست که فرهنگ هم به‌عنوان ابزار سیاست و قدرت، شناخته شده و هم به‌عنوان یک امر مطلوب اجتماعی که وظیفه دولت، ترویج و ارتقای آن است. (تراسبی، ۱۳۸۲: ۱۷۲)

تحولات دهه‌های اخیر در حوزه روابط بین‌الملل نیز، حاکی از اهمیت مقوله فرهنگ در دست‌یابی به اهداف و بهبود روابط میان دولت‌ها است؛ به نحوی که امروزه شاهد ظهور و تشکیل اتحادیه‌های فرهنگی در عرصه جهانی بوده تا از این طریق، زمینه تنازعات و چالش‌های بین‌المللی، برطرف و موجب هم‌گرایی دولت‌ها و ملت‌ها گردد. از این‌رو کسب وجهه و اعتبار بین‌المللی و نفوذ در افکار عمومی و یا به تعبیری، دسترسی به قدرت نرم از جمله اهداف مهم و در عین حال تصریح شده و نشده دیپلماسی کشورها در حوزه سیاست بین‌الملل است که این مهم به تناسب موقعیت، جایگاه، امکانات، فرصت‌ها و ظرفیت‌های فرهنگی هر کشور به شیوه‌ها و مکانیسم‌های مختلف، تعقیب می‌گردد. به همین علت دولت‌ها درصدد تحکیم بنیان‌های معرفتی فرهنگ خود و تعمیم ارزش‌ها، دانش‌ها و نگرش‌های تولید شده به فراسوی مرزهای جغرافیایی خود می‌باشند، تا یکی از ابزارهای اعمال قدرت را در کنار قدرت سیاسی و نظامی (قدرت سخت) همراه خود نموده و با بهره‌گیری از مکانیسم اقناع فرهنگی به جای کاربرد زور، اذهان و افکار عمومی جهانیان را در راستای منافع و اهداف خود هم‌سو سازد.

از سویی فرهنگ به‌عنوان موتور محرکه توسعه، زمینه‌ساز حرکت جوامع و الگوهای رفتار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که با فروکش کردن چالش‌های ایدئولوژیکی، نقش آن به‌عنوان پارادایم جایگزین به تدریج، اهمیت یافته است. از

این رو نظریه‌های فرهنگی گوناگونی با هدف توضیح و تفسیر جایگاه فرهنگ در سیاست داخلی و خارجی و نیز در سطوح جهانی ظهور نمودند. (توحیدفام، ۱۳۸۲: ۴۵) پیش فرض اساسی نظریه‌های فرهنگی، آن است که رفتار و کنش‌های انسان در زندگی فعال و پویای اجتماعی و برقراری رابطه با دیگران، متأثر از الگوهای روابط اجتماعی و گرایش‌های فرهنگی است. این نظریه‌ها به دنبال شناخت زمینه‌ها، فرایند شکل‌گیری و بروز الگوهای رفتاری، ارزش‌ها، اعتقادات و ترجیحات ما در زندگی اجتماعی هستند. (تامپسون، ۱۹۹۰: ۱-۵) بنابراین اعتقاد بر این است که از این طریق می‌توان رفتار سیاسی انسان‌ها را بازشناسی نمود.

این نوع نگرش به سیاست (سیاست فرهنگی) استلزامات نظری و عملی خاصی به همراه دارد: از جمله موجب می‌گردد که تعریف سیاست، نه منحصر در سطح و محدوده پدیده‌ای به نام دولت، بلکه به مفهوم موسع آن به مثابه پدیده‌ای در همه روابط، جلوه‌ها و نهادهای اجتماعی تعریف شود. هم‌چنین تلقی سیاست به‌عنوان یک حساسیت فرهنگی تا یک فعالیت نهادمند، و باور به این که هر چیزی، فرهنگی است. بنابراین همواره، نظم اجتماعی از طریق فرهنگ ساخته می‌شود، مورد مخالفت قرار می‌گیرد و بازتولید می‌شود. (تاجیک، ۱۳۸۶: ۴۴) بر این اساس، چهره سخت سیاست و قدرت، از طریق کاربست ابزارها و روش‌های فرهنگی، تلطیف می‌شود و زیرساخت‌های فرهنگی، موجب سامان دادن به فعالیت‌های سیاسی در سطح سیاست ملی و جهانی می‌گردد. این مهم، موجب شد رابطه میان فرهنگ و حوزه‌های مختلف، از جمله قدرت و سیاست، در سطح بین‌المللی هویدا شده و در کانون توجه اندیشمندان روابط بین‌الملل و سیاست بین‌الملل قرار گیرد.

### چارچوب نظری (قدرت نرم و فرهنگ)

اساساً از واژه فرهنگ در عرف سیاست بین‌الملل به‌عنوان «قدرت نرم» نام برده می‌شود، و آنچه از محتوای نظر متفکران و اندیشمندان در توضیح واژه قدرت نرم برمی‌آید، این است که قدرت نرم، محصول و برآیند تصویرسازی مثبت، ارائه چهره موجه از خود، کسب اعتبار در افکار عمومی داخلی و جهانی، قدرت تأثیرگذاری

غیرمستقیم توأم با رضایت بر دیگران و... می‌باشد. به طوری که امروزه، این قرائت از قدرت در مقابل قدرت سخت، (قدرت نظامی و تسلیحاتی که به نحوی توأم با اجبار و خشونت‌های فیزیکی است) به کار می‌رود. قدرت نرم، توانایی شکل‌دهی به ترجیحات دیگران بوده و جنس آن از نوع «اقناع» است؛ در حالی که قدرت سخت از نوع وادار و اجبار کردن است.

در حقیقت نای بر این عقیده است که قدرت نرم، توجه ویژه‌ای به اشغال فضای ذهنی کشور دیگر از طریق ایجاد جاذبه است و نیز زمانی یک کشور به قدرت نرم دست می‌یابد که بتواند «اطلاعات و دانایی» را به منظور پایان دادن به موضوعات مورد اختلاف به کار گیرد و اختلافات را به گونه‌ای ترسیم کند که از آن‌ها امتیاز بگیرد. (نای، ۱۳۸۲: ۱۰)

قدرت نرم، مباحث عقلانی و ارزش‌های عمومی را شامل می‌شود و هدف آن، افکار عمومی خارج و داخل است. قدرت نرم، رفتار توأم با جذابیت قابل رویت، اما غیرمحسوس می‌باشد. چه در قدرت نرم و یا قدرت فرهنگی، بر روی ذهنیت‌ها سرمایه‌گذاری صورت می‌پذیرد و از جذابیت، برای ایجاد اشتراک بین ارزش‌ها و همه خواست‌ها سود می‌جویند. از این چشم‌انداز، قدرت نرم به آن دسته از قابلیت‌ها و توانایی‌ها گفته می‌شود که با به‌کارگیری ابزارهایی چون فرهنگ، آرمان و یا ارزش‌های اخلاقی، به صورت غیرمستقیم بر منابع یا رفتارهای دیگر کشورها اثر می‌گذارد. به نظر نای، «قدرت نرم» (قدرت فرهنگی) زمانی اعمال می‌شود که یک کشور، سایر کشورها را وادارد چیزی را بخواهند که خود می‌خواهد. توانایی تأثیرگذاری به آنچه دیگر کشورها می‌خواهند، با منابع نامحسوس مثل فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها ارتباط دارد. (شیلر، ۱۳۷۷: ۱۰۰)

در زمینه تأثیرگذاری قدرت نرم و جذب مخاطبین جامعه هدف باید گفت که در حقیقت این نوع از قدرت از سه طریق مخاطبین را جذب می‌کند: یکی از طریق ایجاد منافع مشترک و یا ایجاد حس وجود چنین منفعی، دیگری از طریق ایجاد ارزش‌های مشترک و ایجاد حس چنین ارزش‌های مشترکی و سوم با نشان دادن خود (کشور اعمال‌کننده) به‌عنوان برخوردار از ارزش‌های متعالی دیگران را متمایل

و تشویق به الگو پذیری از خود می‌کند.

اما عوامل ایجاد کننده قدرت نرم چه می‌باشند؟ به اعتقاد نای برخی از عواملی که تولیدکننده و یا تقویت‌کننده قدرت نرم هستند عبارتند از: ترویج زبان و ادبیات، تبلیغ آرمان‌ها و ارزش‌های متعالی، موقعیت ایدئولوژیکی، ارتباط دیپلماتیک مناسب و گسترده، مناسبات و مبادلات فرهنگی، ارائه تصویر مطلوب از خود، بهره‌گیری مناسب از اطلاعات و فرهنگ در راستای مقاصد دیپلماتیک، طراحی و اتخاذ استراتژی‌ها و سیاست‌های مقبول، زدودن ذهنیت‌های تاریخی منفی، کسب جایگاه علمی پیشرفته و فن‌آوری‌های تکنولوژیکی، توان‌مندی اقتصادی بالا، قدرت شکل‌دهی و کنترل افکار عمومی، قدرت نفوذ در باورها و نگرش‌ها، برخورداری از شبکه‌های خبری جهان گستر و قدرت تولید و توزیع محصولات رسانه‌ای متنوع به کشورها و نفوذ در رسانه‌های بین‌المللی. (نای، ۱۳۸۲: ۴۵) در حقیقت می‌توان گفت که نای برای قدرت نرم سه منبع اصلی و مهم را ذکر می‌کند که عبارتند از: فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و سیاست خارجی.

در ضمن برخورد مناسب و اتخاذ مواضع مقبول در برخورد با بحران‌های بین‌المللی، ارائه خدمات بشردوستانه، رعایت استانداردهای حقوق بشر، حمایت از جنبش‌های سبز و محیط‌زیست، مشارکت در جنبش‌های صلح‌طلب و نیروهای حافظ صلح، تشکیل انجمن‌های دوستی با کشورهای مختلف، حضور گسترده در مجامع فرهنگی و رایزنی‌های فرهنگی در سطح وسیع در ایجاد و تقویت قدرت فرهنگی مؤثرند. برخی از نویسندگان حوزه روابط بین‌الملل، عوامل مؤثر دیگری را در تولید و تقویت قدرت نرم و سخت ذکر کرده‌اند که عبارتند از: وضعیت جغرافیایی (آب و هوا، وسعت خاک، موقعیت ژئوپولیتیکی، جمعیت و نیروی انسانی)، ظرفیت صنعتی، ارتباطات، استعدادهای علمی، اختراعات، ابتکارات، سازمان اداری و دولتی، ایدئولوژی و اخلاق اجتماعی، اطلاعات و سطح آگاهی، خرد رهبری و روحیه ملی. (کاظمی، ۱۳۶۹: ۱۳۸)

## قدرت نرم و فرهنگ در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا

جوزف نای در کتاب قدرت نرم، ابزاری برای موفقیت در سیاست جهانی، که



نرم را جهت انتشار ارزش‌های آمریکایی در اختیار دارد. لکن تغییرات حاصل شده در جذابیت ایالات متحده و تأثیری که این تغییرات می‌تواند بر دست‌آوردهای سیاسی بگذارد، موضوع ظهور و بروز آمریکاستیزی در جهان را منجر شده است، که این مهم تا حدودی موجب سلطه قدرت سخت و ابزارهای معطوف به آن در سیاست خارجی امریکا شده است و علی‌رغم منابع بالقوه برای ایجاد جاذبه امریکا در عرصه جهانی، به دنبال تهاجمات گسترده در مناطق عراق، افغانستان و... تا حد زیادی از جذابیت آن کاسته شده است.

ایالات متحده آمریکا در راستای قدرت نرم برای گسترش و نفوذ در جوامع هدف از روش‌ها، ابزارها و شیوه‌های بسیار متنوع، پیچیده و مؤثر بهره می‌گیرد. و در حقیقت از طریق این ابزارها و شیوه‌ها با توجه به امکانات، ظرفیت‌ها و توانایی‌هایی که دارد با ساماندهی جنگ نرم کشور مد نظر را مورد هدف قرار می‌دهد. در این راستا آنچه اهمیت قدرت نرم را مضاعف نموده و سرعت و تأثیر این مهم را در عرصه سیاست جهانی، ارتقا بخشیده است حضور رسانه‌ها و سیستم‌های ارتباطی جدید است. با توجه به نظریه سازه‌نگاری، نقشی که امروزه، رسانه‌ها در ساختن افکار عمومی جهان و انتشار هنجارها و ارزش‌های فرهنگی به جهانیان دارند قابل انکار نیست. از این‌رو، نقش نهادها و رسانه‌ها در تولید و توزیع هنجارها و ایستارها حائز اهمیت است. (قوم.ب، ۱۳۸۴: ۱۲۳) به عقیده «پستمن»: «ما واقعیت را آن‌گونه که هست نمی‌بینیم، بلکه آن‌گونه می‌بینیم که زبان‌های ما هستند. و زبان‌های ما رسانه‌های ما هستند. رسانه‌های ما استعاره‌های ما و استعاره‌های ما محتوای فرهنگ ما را می‌آفریند.» (پستمن، ۱۹۸۵: ۱۷۲) و از آن‌جا که انتقال و جریان یافتن فرهنگ‌ها از طریق ارتباطات انجام می‌شود، خود فرهنگ‌ها، یعنی نظام‌های عقاید و رفتار ما که ساخته تاریخند با سیستم تکنولوژیک جدید دستخوش دگرگونی‌های بنیادین می‌شوند و این امر با گذشت زمان تشدید می‌شود. (کاستلز، ۱۳۸۰: ۸۵) به عبارتی پیدایش سیستم نوین ارتباطات الکترونیکی که ویژگی آن قلمرو جهانی، یکپارچه‌سازی همه رسانه‌های ارتباطی و تعامل بالقوه است، در حال تغییر پدیده فرهنگ است و آن را برای همیشه متحول می‌سازد.

مطالعات

قدرت نرم

سال دوم

شماره پنجم

نظر ۱۳۸۱

قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

## رسانه‌ها و قدرت نرم آمریکا

امروزه نقش رسانه‌ها و به تبع ارتباطات در عصر حاضر به شدت افزایش پیدا کرده است. بخش عمده‌ای از این اهمیت مدیون ویژگی اطلاع‌رسانی و سیستم جهانی ارتباطات است؛ چراکه ارتباطات باعث تبادل اطلاعات می‌شود و بی‌شک در دورانی که اطلاعات در آن حرف اول را می‌زند و عصر اطلاعات نام گرفته، این نقش اهمیتی مضاعف پیدا می‌کند. در دنیای حاضر ارتباطات و اطلاع‌رسانی در برنامه‌ریزی‌ها و اجرای برنامه‌ها در تمامی حوزه‌های سیاسی و غیرسیاسی نقش زیادی دارد. ارتباطات در افزایش آگاهی دربارهٔ مسائل توسعه، تغییر نگرش‌ها، اعمال تغییر ارادی رفتار یا در تمامی این موارد به‌طور همزمان مؤثر است. (کانواری ماتور، ۱۳۷۶: ۲۳۱) البته باید توجه داشت که ارتباطات، فرآیندی دو سویه دارد که طی آن اطلاعات با حرکت به عقب و جلو بین مخاطبین و عوامل ارتباطی در جریان است.

نقش ارتباطات به‌ویژه در رابطه با «تغییرات اجتماعی» در دنیای مدرن مؤثر واقع می‌شود، از قبیل فرآیندهای اجتماعی - اقتصادی، زیست محیطی و شهرنشینی، فرآیندهای یکپارچه‌سازی یا محروم‌سازی همراه با مدرن‌سازی جوامع، تحولات و عناصر فعال جامعه مثل خانواده، زنان و افراد جوان مهم است. در این میان رسانه‌های جمعی نگرش‌های مردم را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده و آن‌ها انواع گوناگون اطلاعات را که افراد به گونه دیگری کسب نخواهند کرد، انتقال می‌دهند. روزنامه‌ها، کتاب‌ها، رادیو و تلویزیون یا فیلم‌ها، موسیقی ضبط شده و مجلات عمومی، ما را در ارتباط نزدیک با تجاری قرار می‌دهند که به گونه دیگری نمی‌توانستیم آگاهی چندانی از آن‌ها داشته باشیم. امروزه کسانی که از تأثیر رسانه‌های همگانی بر کنارمانده باشند، حتی در میان فرهنگ‌های سنتی‌تر بسیار معدودند. ارتباطات الکترونیکی حتی در دسترس کسانی که کاملاً بی‌سوادند، قرار دارد و در دور افتاده‌ترین نواحی کشورهای جهان سوم یافتن مردمی که رادیو و تلویزیون دارند عادی می‌باشد. (گیدنز، ۱۳۷۶: ۸۷) رخدادهای جهانی می‌توانند - توسط مخابرات راه دور، رایانه‌های دیجیتال، رسانه‌های صوتی تصویری، فن پرتاب موشک و مانند آن - تقریباً همزمان هر جا و

همه جای جهان رخ دهند. (شولته، ۱۹۹۶: ۴۵)

«مک لوهان» معتقد است که در دوره صنعتی، پیشرفت‌های گوناگون فناوری، ارتباطات را بیش از پیش آسانتر کرده و سرعت و حجم ارتباطات روز به روز افزایش یافت؛ مثلاً استفاده از کاغذ، چرخ و جاده نقشی عظیم در توسعه ارتباطات اجتماعی داشت. همه این تحولات و پیشرفت‌ها، در کل تأثیرهای همگون‌سازی داشتند و پایه‌های فرایند جهانی شدن را برافراشتند. (گل محمدی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۴۳) به همین علت بود که مک لوهان، مضمون «دهکده جهانی مبتنی بر فناوری» را مطرح کرد که حاصل شتاب در تمام سطوح سازمان بشری است. ابداع این اصطلاح، شاهکار تحلیل آکنده از نگرانی او از فناوری‌های جدید رسانه‌ای در دهه ۱۹۶۰ بود. (مک لوهان، ۱۹۶۴: ۱۰۳) هایدگر نیز نه تنها محو فاصله را ویژگی جدایی ناپذیر شرایط معاصر می‌داند، بلکه تغییر اخیر در تجربه فضا را نیز کم اهمیت‌تر از تحول زمانی در کنش‌های آدمی نمی‌شمارد: «همه فاصله‌های زمانی و فضایی آب می‌روند. امروزه آدم یک شبه به جاهایی می‌رسد که پیش‌تر مسافت به آن‌ها هفته‌ها و ماه‌ها به طول می‌انجامید.» (هایدگر، ۱۹۷۱: ۱۶۵)

از ابزارهای مهم در این زمینه می‌توان به سایت‌های اینترنتی و به‌خصوص فضای سایبری اشاره کرد. در حقیقت این فضای سایبری به راحتی وارد خانه‌ها، اماکن عمومی و خصوصی شده و با توجه به تنوع و جذابیت‌های کاذبی که ایجاد می‌کند فضای فکری، رفتاری، و تمایلات و اعتقادات مخاطب را متحول می‌سازد. علاوه بر اینترنت، سایت‌های ماهواره‌ای به دلیل وسعت برد و سهولت دستیابی و استفاده و امکانات و یژوالی که دارد نقش عمده‌ای در گسترش و نفوذ مصادیق قدرت نرم و ارزش‌های غربی در جوامع هدف بازی می‌کند. تنوع برنامه‌ها، جذابیت، تبلیغات، فیلم‌ها، سریال‌ها، بخش‌های خبری، انیمیشن، بخش‌های آموزشی، مستند، ورزش، و.... همه از مصادیق قدرت نرم هستند که با هدف تغییر در رفتار و ذهن مخاطبین تهیه می‌شوند.

در بعد ارزش‌ها و فرهنگ امروزه نوع و نحوه پوشش، دکوراسیون، ساختمان، و غذا و به‌خصوص صنعت غذایی فست فود به دلایل ذائقه محوری، تنوع‌گرایی،

مطالعات  
قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ  
سال دوم / شماره پنجم / بهار ۱۳۸۱

مبانی احساسی و تمایلاتی، توانسته فضای ویژه‌ای را در کشورهای هدف ایجاد کند و اقبال قابل توجهی در پی داشته باشد، که به دلیل اهمیت موضوع فرهنگ غذا در قسمت بعدی به بحث و تحلیل یکی از مظاهر قدرت نرم آمریکا یعنی پدیده مک دونالدیسم می‌پردازیم.

### مک دونالدیسم مظهری از قدرت نرم آمریکا

نظریه مک دونالدی شدن جورج ریتزر که در کتابش مک دونالدی شدن و جامعه، مطرح شد و در سال‌های بعد آن را توسعه داد ناظر بر جریان «همسان‌سازی» فرهنگی است که جهانی شدن غذای مک دونالد آمریکایی نماد آن به شمار می‌رفت. ریتزر می‌گوید: «اصطلاح مک دونالدی شدن را برای اشاره به فرایندی ابداع کردم که در آن اصول رستوران‌های غذای فوری به تدریج بر بخش‌هایی از جامعه آمریکا و نیز بر بقیه جهان مسلط می‌شوند. (ریتزر، ۱۹۹۶: ۱)

مک دونالدی‌زاسیون فرایندی است که نه تنها نظام‌های غذایی بلکه تمام ابعاد جامعه از خدمات بانکی، لباس، معماری و سرگرمی گرفته تا ساختارهای اجتماعی و نظام‌های اندیشه را در برمی‌گیرد، تا آن‌جا که ریتزر استدلال می‌کند، نظریه‌های علوم اجتماعی غربی نیز مانند غذای مک دونالد، امروزه در سراسر جهان مصرف می‌شود. به اعتقاد وی با رشد عقلانیت ابزاری، انسان‌ها در سراسر جهان غذای مک دونالد را بیشتر مصرف خواهند کرد، زیرا مصرف این غذا از نظر کفایت، حسابگری، پیش‌بینی پذیری و قابلیت کنترل (چهار شاخص عقلانیت ابزاری مدرن) قابل قبول‌تر از دیگر خدمات غذایی است. این ویژگی‌ها در سایر زمینه‌ها نیز صدق می‌کند.

در این‌جا سؤالی که پیش می‌آید این است که مک دونالدیستی شدن (فرهنگ مک دونالدیستی) به دنبال چه اهدافی می‌باشد؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که پروژه مک دونالدیستی شدن پنج هدف عمده را در جهان دنبال می‌کند: ۱. تمرکز بر روی یک دولت ملی واحد؛ ۲. تمرکز بر روی غرب به‌طور اعم و ایالات متحده به‌طور اخص؛ ۳. علاقه به تاثیر غرب و مهمتر ایالات متحده بر روی بقیه

جهان، ۴. علاقه به همسان‌سازی؛ ۵. و توجه به نظریه نوسازی.

ریتزر، مک دونالدی‌زاسیون را فرایندی انسان‌زدا می‌داند، زیرا در نهایت به اعتقاد او همسان‌سازی فرهنگی باعث از میان رفتن و کاهش خلاقیت و تنوع در جامعه انسانی می‌شود و قدرت تخیل و توان تصمیم‌سازی انسان را محدود می‌سازد. به همین خاطر این نظریه همواره با انتقادهایی روبه‌رو بوده است. در این زمینه پرسش مهمی که ریتزر و نظریه پردازان جهان‌گرا بررسی نمی‌کنند این است که آیا همسان‌سازی فرهنگی در حال اتفاق افتادن است؟ آیا با یک‌دست‌تر شدن و همسان‌تر شدن سبک زندگی تنوعات فرهنگی از میان می‌روند؟ آیا همسان شدن سبک زندگی به محو و استحاله فرهنگ‌ها منجر می‌شود؟ بسیاری از انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان با شکل‌گیری فرهنگ جهانی مخالفند و آن را امری ناممکن و نا محتمل می‌دانند. به‌عنوان مثال مایک فدرستون در کتاب فرهنگ جهانی استدلال می‌کند که اگر منظور از فرهنگ جهانی چیزی مانند حاکمیت فرهنگ ملی اما در سطح جهانی است، پس تا دولت جهانی پدید نیاید امکان شکل‌گیری و حاکمیت فرهنگ واحد بر جهان نیز میسر نخواهد شد. (ریتزر، ۱۳۸۴: ۱) البته این را هم باید مورد توجه قرار داد که برخی نیز معتقدند که اگر فرایندهای جهانی وجود دارد، محلی شدن و منطقه‌ای شدن نیز در عرض آن به شدت در حال رشد یافتن است اما آنچه از مفهوم فرهنگ و فرهنگ مک‌دونالیدیستی در این مقاله، مدنظر است، تعریف خاصی از فرهنگ است که شامل بخش «نرم‌افزاری» یک تمدن می‌شود که مجموعه دانش‌ها، اعتقادات، ارزش‌ها، هنجارها، طرز تلقی‌ها، آداب و رسوم که به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه توسط انسان کسب می‌شود را در برمی‌گیرد.

امروزه هر کشور قدرتمندی درصدد است که با گسترش و اشاعه فرهنگ خود به‌عنوان یک قدرت نرم به سه هدف نائل آید: ۱. ارتقای میزان مشروعیت نظام سیاسی در دیدگاه افکار عمومی بین‌الملل؛ ۲. کسب پرستیژ بین‌المللی؛ ۳. مدیریت افکار عمومی. در قرن ۲۱م. آمریکا از برتری‌های بین‌المللی که به ندرت در هر عصری دیده می‌شود بهره می‌برد و این امر توجه بسیاری از مورخان و کارشناسان نظامی، روزنامه‌نگاران و ناظران فرهنگی را به خود جلب کرده است. ایالات متحده

مطالعات

قدرت نرم

سال دوم

شماره پنجم

بهار ۱۳۸۱

تیم

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

سیاست خارجی

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

آمریکا با کمتر از ۵ درصد از جمعیت جهان، حداقل یک چهارم از فعالیت‌های اقتصادی دنیا را در دست دارد. این کشور، بسیاری از برندگان جایزه نوبل در علوم پزشکی - اقتصادی را دارد.

با سقوط اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و پایان جنگ سرد آمریکائی‌ها احساس نمودند، به قدرت بی‌رغی در دنیا تبدیل شده‌اند. اگر بخواهیم وضعیت ناشی از چنین احساسی را با گذشته مقایسه کنیم باید گفت که در اواسط قرن هفدهم در بین تعدادی از کشورهای بزرگ نظیر فرانسه، انگلستان، روسیه، اسپانیا، استرالیا و پروس تعادل قدرت وجود داشته و با همدیگر رقابت می‌کردند. با آغاز جنگ سرد و درگیری بین دو ابرقدرت یعنی آمریکا و شوروی این وضعیت تغییر نمود و سیستم دو قطبی شد. اما در وضعیت پساجنگ سرد واشنگتن خود را در وضعیتی جدید و به‌عنوان تنها ابر قدرت یافت که به دنبال ایجاد یک "نظم نوین جهانی" (The New World Order) در دنیا بر آمد.

تأثیر فرهنگ آمریکا کاملاً آشکار است آن هم به خاطر فرهنگ خاصی که مردم آمریکا در موسیقی، لباس غیررسمی، فیلم‌ها، تبلیغات در رسانه‌ها، غذاها و ورزش‌ها دارند و به دیگر کشورها انتقال می‌دهند. مخصوصاً سرعت گسترش زبان انگلیسی - آمریکایی به‌عنوان یک زبان رسمی بین‌المللی حائز اهمیت است. در قرن گذشته، زبان فرانسه، بخشی از مناسبات سیاسی کشورها و زبان آلمانی مهمترین زبان کاربردی در علوم بود که تا حدی در مرکز و شرق اروپا استفاده می‌شد و تا اواسط قرن بیستم زبان مردم در سراسر شوروی سابق و در شرق اروپا بود. ولی اکنون زبان انگلیسی بر همه این زبان‌ها پیشی گرفته است. همچنین فیلم‌های هالیوودی بسیاری از مشتاقان اروپای غربی را در تسلط خود قرار داده‌اند. بازارهای بزرگ آمریکایی نیز درصد بالایی از معاملات جهان را تحت پوشش خود دارند.

در حال حاضر پر تیراژترین روزنامه‌ها و بزرگترین نویسندگان تلویزیونی در غرب هستند و ماهواره‌ها در اختیار کشورهای سرمایه‌داری است و امکانات مخابراتی و دیجیتالی و به‌ویژه اینترنت در اختیار ایالات متحده آمریکا است. درآمدهایی که آمریکا از راه اینترنت و استفاده تحقیقاتی از طریق فروش امکانات شبکه‌ای در دنیا

به دست می‌آورد به صدها میلیارد و حتی تریلیون دلار می‌رسد. (معلم‌نژاد، ۳۱/۲/۱۳۸۰) در چنین شرایطی فرهنگ‌های ملی فاقد امکانات رسانه‌ای و شبکه‌ای، به تدریج مخاطبان جهانی خود را از دست می‌دهند؛ در انزوا قرار می‌گیرند و ناگزیر از اتخاذ موضعی تدافعی می‌شوند. تعصبی در کار نیست، اما به اعتقاد ما که با فرهنگ و شعر و ادبیات شاخص جهانی آشنا هستیم، این نکته بسیار بدیهی است که حداقل آثار یکی دو تن از نویسندگان و شعرای ایرانی در قیاس با آثار برندگان جایزه نوبل در سال‌های اخیر به مراتب برتر بوده است. اما شرایط سیاسی، اقتصادی و نبود امکانات رسانه‌ای متناسب سبب شده است که این آثار حتی از منظر قاضیان و داوران بی‌طرف مراکز فرهنگی جهان، مخفی بماند. نباید گمان کرد که مشکل فقط در لکالیزه شدن زبان فارسی نهفته است.

فرهنگ آمریکایی در پی دستیابی به رهبری ایدئولوژیک جهانی است. این فرهنگ در بستر روشنگری اروپایی شکل گرفته ولی امروزه تفسیری کاملاً آمریکایی پیدا کرده است. فرهنگ آمریکایی، نگاه تک‌بعدی یا مادی به انسان دارد. بر این پایه، در حوزه رهبری ایدئولوژیک آمریکایی، همه تجزیه و تحلیل‌ها در حیطه مادی صورت می‌گیرد، همه دل‌مشغولی‌ها محدود به بهینه‌سازی و بهره‌وری این دنیایی است. به علاوه، رهبری ایدئولوژیک یا هژمونیک آمریکا، به معنای محدودسازی انتخاب برای غیرآمریکایی بوده و به همین دلیل، فرهنگ آمریکایی نقش پالایشگاهی پیدا می‌کند. در این صورت تنها اوست که می‌گوید چه چیزی خالص و درست و یا نادرست و ناخالص است. (دهشیار، ۱۳۷۹: ۴۳۷-۴۵۷)

با توجه به پذیرش هنجاری و عملی ارزش‌های فرهنگی آمریکایی است که رهبری سلطه‌گرایانه و ارزشی در حیطه فرهنگ امکان‌پذیر شده است. رهبری ایدئولوژیک زمانی ایجاد می‌گردد که مضامین فرهنگی به نحوی ارائه گردند که گسترده‌ترین طیف ممکن را به سوی خود جلب کنند. (هال، ۱۹۸۵: ۹۰) باید توجه داشت زمانی که از رهبری ایدئولوژیک و ارزشی آمریکا در بطن جهانی شدن صحبت می‌کنیم فرهنگ باید در دو حیطه موازی با هم مد نظر قرار گیرند که عبارتند از: حیطه پذیرش و حیطه تداوم. در حیطه «پذیرش» چارچوب‌ها، تفسیرها

مطالعات

قدرت نرم

سال دوم

شماره پنجم

پژوه

۱۳۸۱

قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ

و جهت‌گیری‌ها ماهیت ذهنی دارند، به این معنا که فرهنگ ارائه‌گر خصلتی فیضی می‌باشد. در این حیطه عملکرد فرهنگ نه بر اساس حقیقت بلکه بر اساس اعتقاد و ایمان است. اما نگرش صرفاً ذهنی به فرهنگ آن را به سوی عقیم شدن می‌کشاند و توانایی آن را برای کنترل و ادارهٔ جامعه از میان بر می‌دارد. حیطه «تداوم»، بیانگر ماهیت عینی فرهنگ است و در این حیطه است که توجه به جنبه عملی فرهنگ می‌شود.

سلطه فرهنگی سرانجام با توجه به توانمندی‌های مادی آن باید شکل گیرد. فرهنگی سلطه و تداوم پیدا می‌کند که بازتاب‌های مادی آن بدیهی باشد که در این صورت پذیرش، جنبهٔ اکتسابی خود را از دست می‌دهد و جنبه طبیعی پیدا می‌کند. رهبری هژمونیک آمریکا در حیطه فرهنگی نتیجه پذیرشی است که بازتاب ضرورت‌هایی عملی و هنجاری می‌باشد، به این معنا که یک رابطه اندام‌وار ضرورت‌های ارزشی کالاهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را در یک راستا قرار می‌دهد. (دهشیار، ۱۳۷۹: ۴۴۶-۴۴۵). دقیقاً ساز و کار رستوران‌های مک دونالد همین می‌باشد، یعنی ایجاد پذیرش و تداوم در فرهنگ. ایالات متحده در جهت ایجاد سلطه فرهنگی و تداوم آن باید معناسازی افراد را در نقاط گوناگون جهان جهت دهدو از این طریق هویت او را شکل دهد. در این راستا و برای تحقیق این خواسته، انسان‌ها باید در خارج از جهان غرب از تاریخ خود جدا شوند، یعنی جریان کنش متقابل که بازتاب این حقیقت است که «تاریخ گفتگویی است بین گذشته و اکنون» (کار، ۱۳۵۴: ۱۶) از میان برداشته شود. تهی شدن فرد از تاریخ خود، بنیاد پذیرش سلطه و رهبری هژمونیک می‌باشد.

پروژه هژمونیک‌سازی آمریکا امروزه در بستر فرایند جهانی شدن به وضوح از طریق «بی تاریخ‌سازی» مردم کشورهای غیر غربی انجام شده است و چون اعتقادات در تناقض آشکار با تجارب حسی قرار می‌گیرند اسطوره‌های ملی به توهمات محض تبدیل می‌شوند. مردمی که مأخذ معناسازی آن‌ها نه فرهنگ برخاسته از تاریخ آن‌ها بلکه از ارزش‌های منبعث شده از فرهنگ شکل‌دهنده فرایند جهانی شدن ناشی می‌شود، به جهت از دست دادن هویت تاریخی خود حس زمان

و مکان را فاقد می‌شوند و به دنبال آن به آگاهی کاذب و یا به عبارت دیگر آگاهی غیر تاریخی می‌رسند. (دهشیار، ۱۳۷۹: ۴۴۸)

رهبری هژمونیک ایالات متحده که قدرت نرم و به‌خصوص «بعد فرهنگی» نماد فرایند جهانی شدن می‌باشد، این مفهوم را می‌رساند که مردم غیر غربی توانایی تشخیص خوب از بد، توانایی حکومت بر دیگران و توانایی حکومت بر خود را از دست داده‌اند. این نمایانگر بارز این واقعیت است که انسان‌هایی که به بیماری «مسخ تاریخی» دچار شده‌اند در حیطه سه‌گانه معرفت، قدرت و اخلاق تن به پذیرش سلطه فرهنگی غالب فکری غربی می‌دهند. چه این قدرت است که معرفت را سامان می‌دهد و اخلاق خود نیز زایده معرفت است، به این ترتیب همسویی ارزشی و قرائت یکسان، غایت جهانی شدن از بعد فرهنگی آن می‌باشد.

اما آنچه مهم بوده و نباید فراموش نمود، این است که؛ هم جهانی شدن و هم قدرت نرم و گسترش فرهنگ آمریکایی موجب واکنش منفی فرهنگی می‌شود. ویژگی و نفوذ این واکنش‌های مختلف عمدتاً به جوامعی بستگی دارد که جهانی شدن در آن اتفاق می‌افتد، اگرچه این واکنش در غرب و در جوامع پیشرفته دیگر و خصوصاً در کشورهای اسلامی اشکال متفاوت به خود می‌گیرد. علت این واکنش‌ها اولاً به تأثیرات اقتصادی و مادی جهانی شدن که شامل شهری شدن، پیدایش کالاهای خصوصی پیشرفته و همچنین تأثیر زیاد رسانه‌های جمعی شامل ماهواره، تلویزیون، سینما و نوار اینترنت که پنجره‌ای به جهان وسیع‌تر بازمی‌کند، است. ثانیاً وجود ارزش‌های غربی که بیشتر غیرقابل درک و ناملموسند، اما از جهت تأثیر بسیار عمیق و بنیادی هستند. این ارزش‌ها شامل: منطق علمی، سکولاریسم، تسامح مذهبی، فردگرایی، آزادی بیان، کثرت‌گرایی سیاسی، تساوی و برابری قانون برای زنان و اقلیت و آزادی را شامل می‌شود.

می‌بینیم که فرهنگ غربی به‌عنوان عامل مهم و مؤثر قدرت نرم در فرآیند نظم بخشیدن به روابط بین‌المللی و به‌عنوان یک ابزار نظارت بر رفتار دولت‌ها و انسان‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. در نتیجه، وضعیت تعارض‌آمیزی ایجاد می‌شود که هر طرف آن مکمل یکدیگر نیز هستند. از یک‌سو، جستجو یا بازیابی

«فرهنگ خودی» و از سوی دیگر، خطر از دست رفتن یا نابود شدن «فرهنگ خودی». تهدید و واکنش، هر دو به آگاهی‌های جدیدی شکل می‌دهند که فرهنگ را در رأس امور قرار می‌دهد. پدیده‌های جدید سیاست مانند ملی‌گرایی جدید (ملت‌گرایی)، قوم‌گرایی یا مذهب‌گرایی از یک‌سو نافی اصول عصر روشنگری و نافی عقلانیت ابزاری غربی هستند و از سوی دیگر، منابع جدید هویت تلقی می‌شوند. (اخوان زنجانی، ۱۳۸۱: ۱۱۸) در حقیقت مرزهای جدید سیاست مسائلی را مطرح نموده که از سوی مدرنیته بی پاسخ مانده است مسائلی چون توسعه نیافتگی، بحران زیست محیطی، عدالت و مسائل جنسیتی از جمله مواردی هستند که امروزه از منابع هویتی تلقی می‌شوند.

روند نفوذ از طریق قدرت نرم و به عبارتی سلطه فرهنگی یا امپریالیسم فرهنگی که «پتراس» آن را به مفهوم دخالت منظم و تسلط فرهنگی طبقه حاکم غرب بر توده‌ها به منظور نظم‌دهی مجدد ارزش‌ها، رفتارها، نهادها و هویت مردم استثمار شده در راستای همسویی با منافع طبقات استثمارگر تعریف می‌کند. (پتراس، ۱۹۹۳: ۱۴۰)، واکنش‌هایی را برانگیخته است. مثلاً برخی از نویسندگان چون رونالد رابرتسون در ۱۹۹۴م. رستاخیز اسلام‌گرایی را به‌عنوان یک نیروی جهانی و در عین حال غرب‌ستیز، شناسایی و برخی دیگر مانند ساموئل هانتینگتون در ۱۹۹۳م. توجه فزاینده‌ای به «خطر اسلامی» و برخورد قریب‌الوقوع تمدن‌های شرق و غرب نموده تا به این وسیله ادامه حیات و تسلط جهان غرب توجیه نمایند. به هر حال، جهان هنوز هم می‌تواند به صورت بخش‌های مرکز و پیرامون (شمال و جنوب) باقی بماند. البته بخش‌های مرکز و پیرامون احتمالاً به مرور زمان و در فرآیند جهانی شدن آینده دگرگون می‌شوند، البته نه در حدی که جلوی توسعه نابرابر گرفته شود. به اعتقاد ورسلی در ۱۹۸۴م. پدیده جهان سوم همچنان به قوت خود باقی می‌ماند و جهانی شدن تا جایی که وجود داشته و خواهد داشت، دستاوردهای نابرابر در جهان امروز و فردا را به همراه دارد. (www.Unesco.org)

در حوزه فرهنگی، سیاست هر کشوری که با فرهنگ جهانی به‌ویژه فرهنگ لیبرال - که سلطه و هژمونی خود را بر جهان سایه افکنده است - به مقاومت

برخیزد، به‌عنوان ضدانقلاب عصر جهانی، سنتی، ضد بشر و ضد توسعه معرفی می‌شود. مقاومت در مقابل فرهنگ لیبرال دموکراسی به مثابه خصومت نسبت به غرب تلقی می‌شود. دولت‌های غربی تلاش نمودند با ابزارهای نرم قدرت به مبارزه با فرهنگ و تمدن‌هایی که غنا و عیار خاصی دارند ادامه دهند تا ابزارهای قدرت سخت و نرم را در اختیار خود داشته باشند. کشورهای غربی، تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» کوشش کردند بر آموزه‌های فرهنگی ملل شرق و از جمله، جهان اسلام، فرهنگ و تمدن خود را برتر و آنان را وادار به پذیرش آموزه‌های ارزشی و هنجارهای غربی نمایند؛ زیرا هدف نهایی، جهانی نمودن ارزش‌های غربی از طریق مکانیسم‌های سخت و نرم قدرت بود تا از این راه، هژمونی و سلطه خویش را بر جهان تداوم بخشد.

بنابراین حضور هژمونیک آمریکا در غالب نظم موجود این معنا را دارد که از یک سو حاکمیت کشورها به مفهوم کنترل بر سرزمین و اقتدار بر مردم دیگر محترم شمرده نمی‌شود و از سوی دیگر تمیزی بین حاکمیت درونی و بیرونی وجود ندارد. دستور جرج بوش در خصوص گسیل سربازان آمریکایی به سومالی در جهت ارائه کمک‌های بشردوستانه، جلوگیری دولت کلینتون از حضور سربازان در شمال عراق و پرواز هواپیماهای عراقی در این منطقه، بمباران هفتاد روزه یوگسلاوی برای مجبور ساختن دولت‌مردان آن کشور در خصوص اعطای خودمختاری به آلبانی تبارهای کوزوو، حمله به افغانستان و عراق، نشان دهنده این حقیقت هستند که حاکمیت‌های متعدد جای خود را به حاکمیت تک‌بعدی یک کشور خاص داده است که با از بین بردن خصوصیت غیر متمرکز نظام بین‌الملل، ارزش‌ها، مقررات بین‌المللی، رویه‌ها و نهادهای مورد نظر خود را مبنای عملکرد نظام بین‌الملل ساخته است.

### نتیجه‌گیری

امروزه در یک دنیای جهانی شده، «فرهنگ» به‌عنوان یکی از مظاهر عمده قدرت نرم نقش مهمی در عرصه رقابت و مبارزه پیدا کرده است و فرهنگ در اشکال

گوناگونش به‌عنوان عامل اصلی جهانی شدن و ارزش‌های پیشرفته به کار می‌رود. موضوعات و بحث‌های فرهنگی به خاطر تأکیدشان، هم بر هویت فردی و هم هویت ملی بسیار مهم هستند.

از سوی دیگر، یکی از بارزترین ویژگی‌های جهانی شدن، ظهور شرکت‌های عظیم و غول‌پیکری است که در اقتصاد ملی همه کشورهای جهان فعالیت می‌کنند و بر آن‌ها تأثیر می‌گذارند. (مانند شرکت مک دونالد و شعبات فراوان آن در دیگر کشورها) این شرکت‌ها به چنان قدرتی دست یافته‌اند که دیگر نمی‌توان از اقتصاد ملی سخن گفت. به علاوه، شرکت‌های فراملیتی قدرت آن را دارند که برخی از دولت - ملت‌ها، به‌ویژه کشورهای ضعیف جهان سوم را نادیده بگیرند. ساز و کار این شرکت‌ها ایجاد پذیرش و تداوم در فرهنگ دلخواه کشور هدایت‌کننده آن‌ها است. اکنون تصور کنید که شرکت مک دونالد با ارائه الگوهای غربی - آمریکایی به چه اندازه قدرت نرم آمریکا را گسترش داده است؟ از این‌رو نظم حاکم که مبتنی بر وحدت ارزشی و مرکزیت تصمیم‌گیری است نشانی از قدرت نرم و هژمونیک به رهبری آمریکا پیدا می‌نماید، پس به دور از واقعیت نیست که حتی جهانی شدن را مترادف با قدرت به لهجه آمریکایی بدانیم.

در مجموع روند تحولات از آغاز هزاره سوم تاکنون، حاکی از تأثیر قدرت نرم و فرهنگی در عرصه تصمیم‌گیری و اعمال قدرت در قلمرو سیاست جهانی است، که ایالات متحده با داشتن ابزار مناسب برای گسترش و اشاعه آن به سبک دلخواه خود توانسته است بسیاری از ارزش‌های خود را در فراسوی مرزهایش نهادینه نماید و علاوه بر ایجاد یک همسان‌سازی نوعی تشتت در سایر هویت‌ها و فرهنگ‌های خصوصاً غیر غربی ایجاد نماید که بازخورد آن تبعات منفی نیز برای ایالات متحده داشته است، اما در بطن این تشتت‌ها و ناهماهنگی‌ها فرهنگ غربی - آمریکایی به سرعت در حال ایجاد همسان‌سازی می‌باشد.

## منابع

### الف-فارسی

- اخوان زنجانی، داریوش (۱۳۸۱). جهانی شدن و سیاست خارجی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- آکسفورد، باری (۱۳۷۸). نظام جهانی: اقتصاد، سیاست، فرهنگ، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹). نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم، تهران، نشر طلوع.
- بی‌ماتور، کانوار (۱۳۷۶). ارتباطات برای توسعه اجتماعی، ترجمه تیمور محمدی، تهران، سازمان برنامه و بودجه.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۶). «جنبش دانشجویی و سیاست فرهنگی». ماهنامه آیین، شماره ۱۰.
- تراسبی، دیوید (۱۳۸۲). اقتصاد و فرهنگ، ترجمه کاظم فرهادی، تهران، نشر نی.
- توحید فام، محمد (۱۳۸۲). فرهنگ در عصر جهانی شدن، چالش‌ها و فرصت‌ها، تهران، نشر روزنه.
- چیلکوت، رونالد (۱۳۷۷). نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران، رسا.
- دکوئیار، خاویر پرز (۱۳۷۷). تنوع خلاق ما (گزارش کمیسیون جهانی و فرهنگ و توسعه)، ترجمه گروه مترجمان یونسکو، تهران، مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران.
- دهشیار، حسین (۱۳۷۹). «جهانی شدن: تک‌هنجاری‌طلبی ایالات متحده آمریکا»، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۲.
- شیلر، هربرت (۱۳۷۷). وسایل ارتباطی جمعی و امپراتوری آمریکا، ترجمه احمد عابدینی،

مطالعات

قدرت قوم

سال دوم

شماره پنجم

بهار ۱۳۹۱

فهرست  
نرم  
در  
سیاست  
خارجی  
آمریکا  
با  
تاکید  
بر  
پدیده  
فرهنگ

تهران، نشر سروش.

- قوام، عبدالعلی. الف (۱۳۸۴). «فرهنگ بخش فراموش شده و یا عنصر ذاتی نظریه روابط بین‌الملل»، مجله سیاست خارجی، سال ۱۹، شماره ۲.
- قوام، عبدالعلی. ب (۱۳۸۴). روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها، تهران، انتشارات سمت.
- کار ادوارد هالت (۱۳۵۴). جامعه نو، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- کاستلز مانوئل (۱۳۸۰). عصر اطلاعات (ظهور جامعه شبکه‌ای)، ترجمه ا. علیقلیان، ا. خاکباز، تهران، طرح نو.
- کاظمی، علی اصغر (۱۳۶۹). نقش قدرت در جامعه و روابط بین‌الملل، تهران، نشر قومس.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱). جهانی شدن؛ فرهنگ، هویت، ج اول، تهران، نشر نی.
- گی‌روشه (۱۳۶۷). کنش اجتماعی، ترجمه هما زنجانی، مشهد، نشر دانشگاه فردوسی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ سوم، تهران، نشر نی.
- محمدی، منوچهر (۱۳۸۸). بازتاب جهانی انقلاب اسلامی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- معتمدنژاد، کاظم (۱۳۸۰). «جهانی شدن و وسائل ارتباط جمعی». روزنامه همشهری (۱۳۸۰/۲/۳۱).
- نای، جوزف (۱۳۸۲). کاربرد قدرت نرم، ترجمه سیدرضا میرطاهر، تهران، نشر قومس.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۲). تأثیر فرهنگ ملی بر رفتار سیاسی ایرانیان، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

## ب- لاتین

- Hall. S. (1985) "Signification, Representation, and Ideology: Althusser and the Post-Structuralist Debates". *Critical Studies in Mass Communication*, no.2.
- Heidegger Martin (1971). "The Thing." in *Poetry, Language, Thought*. New York: Harper & Row.
- Kuper, Adam, Jessica Kuper (1985). *The Social Science Encyclopedia*. London Routledge & Kegan Paul.
- McLuhan Marshall (1964). *Understanding Media: The Extensions of Man*. New York: McGraw Hill
- Nye, Joseph, S. (2006), "Think Again: Soft Power, Foreign Policy, February.
- O'Sullivan, Tim. Jan Hartley, Danny Sanders, Martin Montgomery and John Fiske (1994). *Key Concepts in Communication and cultural Studies*. London. Routledge.

Petras J. (1993). "Cultural Imperialism in the 20th century". Journal of Contemporary Asia. vol. 23. no.2.

Postman Neil (1985). "Amusing Ourselves to Death". Public Discourse in the Age of show Business. New York. Penguin Books.

Ritzer George (1996). The McDonaldization of Society: An Investigation into the Changing Character of Contemporary Society (Revised Edition). Published by Pine Forge press. USA

Schulte Jan Aart (1996). "Beyond the Buzzword: Towards a Critical Theory of Globalization." in Eleanor Kofman and Gillians Young (ed.) Globalization: Theory and Practice. London: Pinter.

Thompson R. Ellis and A. Vildarski (1990) cultural theory. Boulder: west view.

Wendt Alexander (1999). Social theory of international politics. Cambridge.

### ج- منابع اینترنتی

ریتزر، جرج، «مک دونالدی شدن و جهانی شدن»، ترجمه سید رضا معینی، ۱۳۸۴. برگرفت

از سایت:

[www.ayandeh.com](http://www.ayandeh.com)

<http://www.unesco.org/most/globalization/Introduction.htm>

مطالعات

فکر و فرهنگ

سال دوم / شماره پنجم / بهار ۱۳۹۱

قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا با تأکید بر پدیده فرهنگ